

شهیدی که با آمدنش خمپاره هم حتما می آمد



لشکر ده سیدالشهداء(ع) از جمله یگان‌هایی بود که باید در جزیره مجنون و در عمق جبهه دشمن عملیات می‌کرد و وظیفه شناسایی محدوده عملیاتی این لشکر با سردار دلاور اطلاعات شهید رحمت الله گرد نیرسی بود.

لشکر ده سیدالشهداء(ع) از جمله یگان‌هایی بود که باید در جزیره مجنون و در عمق جبهه دشمن عملیات می‌کرد و وظیفه شناسایی محدوده عملیاتی این لشکر با سردار دلاور اطلاعات شهید رحمت الله گرد نیرسی بود.

به گزارش گروه «حماسه و مقاومت« خبرگزاری فارس، عملیات خیبر در اسفند ماه سال 62 اولین عملیات آبی خاکی در دفاع مقدس بود و آماده سازی جزایر مجنون برای عملیات، کار طاقت فرسایی بود و عملیات در هورالعظیم نیاز به کار اطلاعاتی و شناسایی پیچیده داشت.

از یک سو فاصله زیاد جبهه ما با دشمن و از سوی دیگر منطقه نیزار و با طلاق هورالعظیم و جزیره مجنون کار عملیات را مشکل می‌کرد و کلید عملیات شناسایی دقیق مواضع و موانع دشمن بود. نقش بچه های اطلاعات عملیات در این میدان از همه با اهمیت تر به نظر می‌رسید. عبور از کیلومترها نیزار با همه مشکلات و رسیدن به منطقه دشمن کار آسانی نبود و نیاز به شجاعت و جسارت بالایی داشت و شناسایی دقیق و انتخاب راه کارها برای عبور امن و با حداقل تلفات نیروهای عمل کننده نیاز به دقت و وسواس زیاد داشت. لشکر ده سیدالشهداء(ع) از جمله یگان‌هایی بود که باید در جزیره مجنون و در عمق جبهه دشمن عملیات می‌کرد و وظیفه شناسایی محدوده عملیاتی این لشکر با سردار دلاور اطلاعات شهید رحمت الله گرد نیرسی بود. دقت، سرعت و تعیین بهترین راهکارها برای حمله به دشمن از ویژگی های شهید گرد بود.

ایمان و اخلاص بالای این عزیز آرامش بخش فرماندهان و رزمندگان بود. حماسه شهید گرد در عملیات خیبر از زبان هم‌زمانش شنیدنی است و او بود که در این کارزار آسمانی شد و در زمره فاتحان خیبر قرار گرفت.

سردار شهید رحمت الله گرد نیرسی فرمانده اطلاعات عملیات لشکرده سیدالشهداء(ع) در تابستان 1339 شمسی مصادف با شامگاه 21 رمضان 1380 قمری در روستای نیرس از توابع شهرستان چالوس در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. خانه کوچک کاهگلی آنها فقط یک اتاق داشت که 10 نفر در آن زندگی می کردند. پدرش با تمام زحمات و مشقاتی که می کشید، روزی بیشتر از 3 تومان درآمد نداشت و زندگی به زحمت می‌گذشت.

رحمت از مدرسه که برمی‌گشت بلافاصله تکالیف را انجام می داد و اگر فصل تابستان بود می‌رفت سراغ پدر تا در کشاورزی کمک او باشد. وقتی دوران ابتدایی را به پایان رسانید به علت اینکه مدرسه راهنمایی در روستا نداشتند به همراه برادر بزرگترش به تهران عزیمت کرد تا هم کاری برای خودش دست و پا کند و هم کمک خرج خانواده‌اش باشد. او در کارگاه تراشکاری مشغول به کار شد و بعدها به کار آهنگری روی آورد. 18 ساله بود که با مطالعه کتاب‌های شهید مطهری با انقلاب امام آشنا شد. رحمت الله در راهپیمایی علیه رژیم طاغوت شرکت می‌کرد و اعلامیه های حضرت امام را پخش می‌کرد تا اینکه در یکی از راهپیمایی ها گلوله ای پلاستیکی به چشم چپ او اصابت کرد و مصدوم شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی با جان و دل در خدمت حفاظت از انقلاب بود.

پس از شکل گیری سپاه پاسداران در سال 58 به عضویت این نهاد مقدس درآمد و لباس سبز پاسداری را بر تن نمود. او ابتدا در واحد گزینش سپاه تهران مشغول شد و به علت توانایی بالایی که داشت مسوولین اطلاعات سپاه تهران او را به عنوان نیروی مستعد در امور اطلاعات عملیات تشخیص داده و برای آموزش اطلاعات عملیات به پادگان امام حسین (ع) اعزام و پس از اتمام دوره به جبهه اعزام شد. شهید رحمت اله با تاسیس تیپ سیدالشهداء(ع) در سال 61 به این یگان پیوست و به عنوان مسوول تیم شناسایی اطلاعات عملیات در عملیات والفجر مقدماتی وارد شد و با شرکت در عملیات‌های والفجر مقدماتی، والفجر یک و 2 بارها به سختی مجروح شد. بعد از عملیات والفجر 2 با شناختی که مسئولین وقت لشکر از شهید رحمت اله داشتند و تجربیات گران‌بهایی که در زمینه اطلاعات عملیات کسب کرده بود مسئولیت واحد اطلاعات عملیات لشکر ده سیدالشهداء(ع) به ایشان سپرده شد. با اینکه چنین مسئولیتی در آن زمان کار ساده ای نبود و هر کس توان انجام چنین کار مشکلی را نداشت اما رحمت الله با توکل و ایمانی که به خداوند داشت این مسئولیت را تا زمان شهادت برعهده گرفت. و با دقت تمام کارهای شناسایی خطوط دشمن را انجام داد. شناسایی عملیات خیبر در سال 62 یکی از مأموریت های شهید گرد بود که با درایت خاصی انجام داد و سرانجام در تاریخ 12 اسفند ماه سال 62 در حالی‌که به‌وسیله موتور در خطوط مقدم جزیره مجنون تردد می کرد و محور عملیاتی را کنترل می نمود با تیر مستقیم دشمن که به صورتش اصابت کرد و سپس در اثر بمباران شیمیایی شربت نوشین شهادت را با تمام وجود نوشید و پیکر مطهرش نیز در روستای نیرس زادگاه خویش در کنار دوستان شهیدش جای گرفت.

*لحظه ها و خاطرات

یکی از دوستان صمیمی شهید می گفت : وقتی 13- 12 سال بیشتر نداشتیم. در یکی از روزهای ماه رمضان، رحمت اله به من گفت: برویم مرژن آباد(نرسیده به چالوس) کاری پیدا کنیم.

گفتم روزه هستیم و روزه مان باطل می شود. گفت: بعد از ظهر حرکت می کنیم. نزدیک غروب بود که به مرزن آباد رسیدیم. رفتیم مسجد پس از اذان، نماز را خواندیم و با بیسکویت افطار کردیم. خواستیم در مسجد استراحت کنیم که خادم اجازه نداد.

گفتم: رحمت حالا چکار کنیم؟

گفت: کنار خیابان می‌خواهیم.

خادم مسجد که وضع ما را دید اجازه داد تا در مسجد بخوابیم. دو سه روزی در مرزن آباد ماندیم و کار کردیم و به ناچار نتوانستیم روزه بگیریم. اما رحمت اله تا مدت ها غصه می خورد که چرا آن چند روز را نتوانسته روزه بگیرد.

همسر شهید در مورد رفتار ایشان می گوید:

ما مثل دو دوست بودیم. هر کاری از دستش برمی آمد انجام می داد بیشتر کارهای خانه را در زمان حضورش در منزل شخصاً انجام می داد حتی در شستن لباس ها نیز خودش پیشقدم بود و اعتقادش این بود که همسر در منزل پدرش بیشتر کارها را انجام داده و ما حق نداریم با اجبار او را وادار به کار نمائیم.

پدر شهید هم می فرماید:

آن وقت ها در روستا آب لوله کشی نداشتیم هر وقت رحمت به روستا می آمد می رفت از چشمه آب می آورد. کاری که معمولاً در روستا مردها انجام نمی دادند و بعضی نیز با طعنه می گفتند: مگه او زن و بچه نداره که آب بیارن؟ اما رحمت هیچ وقت قبول نمی کرد که مادر یا همسرش آب بیاورند و خودش در خانه بنشیند.

مادر شهید می فرماید:

وقتی آمده بودم تهران منزل رحمت، یک روز صاحبخانه به من گفت: چرا عروست لباس شوهرش را نمی شوره؟ من هم به رحمت گفتم.

گفت: مادر مگر من کنیز آورده ام، وقتی خانه بود اکثر کارها را خودش انجام می داد، چایی می ریخت و غذا می آورد و...

خواهر شهید می گوید:

یک روز نزدیکی های ماه رمضان داداش رحمت به روستا آمد و به مادر گفت می خواهم خواهر را به منزل خودمان در تهران ببرم. مادر گفت: تابستانه و هوای تهران گرمه برای چی می خواهی ببری؟ گفت: امسال خواهر به سن تکلیف رسیده و اگر اینجا باشه شما دلسوزی می کنی و ممکنه نگذارید که روزه هایش را کامل بگیره، بعد منو برد تهران و تمام ماه رمضان خانه او بودم و رحمت مرتب به زن داداش تأکید می کرد که با خواهرم در مورد احکام کارکن و او را راهنمایی کن و برای تشویق من هم روز عید فطرهدیه ای گرفت و به روستا برگشتیم.

*شهید گرد از نگاه همزمان

حاج محسن سوهانی می گوید:

شهید گرد الحق در میان برادران واحد اطلاعات بهترین مرد بود، انسانی بسیار مؤمن و فعال، پرجنب و جوش و در عین حال ساکت و قدرت جاذبه فراوان داشت. همه را شیفته خود می کرد. در منطقه عملیاتی حاج عمران مسئولیت شناسایی محور عملیات را بر عهده داشتند که در این عملیات به طور کامل به اهداف از پیش تعیین شده دست یافتیم که مرهون شناسایی دقیق آن شهید بزرگوار و واحد اطلاعات عملیات بود. از مشخصات اخلاقی آن بزرگوار گفتنی زیاد است. از غیبت کردن متنفر و بسیار فروتن بود. به نماز اول وقت و نماز شب مقید بود. گاه به مدت ده روز، روزه می گرفت. به هنگام رفتن به شناسایی به بچه ها توصیه می کرد که حتماً وضو بگیرند و با طهارت کامل به میدان بروند. چنان نگران سلامتی بچه ها بود که یادم هست با آن که گفته شده بود برای شناسایی به جزیره مجنون بروند اصرار داشت که من تا پای خودم به جزیره نخورد نمی توانم بچه ها را به شناسایی ببرم.

در آن سرمای استخوان سوز زمستان جنوب که واقعاً سرمای بسیار دارد. تن خود را بدون لباس غواص به آب زد و کار شناسایی اولیه را انجام داد و حتی در عملیات خیبر چون هوانیروز می بایست طول چهارده کیلومتر مسیر آب را با هلی کوپتر طی کند و رزمندگان را انتقال دهد و از طرفی هم نمی توانستند ارتفاع بگیرند به ناچار می بایست در سطح آب حرکت کند و چون می بایست در شب حرکت کنند. شهید گرد با ابتکار خود پیشنهاد داد در آب تیرک هایی نصب شود و بر روی آن فانوس نصب شود تا مسیر حرکت برای خلبان هلی کوپترها قابل رؤیت باشد و این کار را شهید رحمت الله در حالی که وضعیت جسمانی مناسبی هم نداشت. به درون آب رفت و آب را نصب می نمود و نقیضاً فتح باب شد تا حنده محنه، به دست رزمندگان اسلام آزاد شود.

سردار شهید رحمت الله کرد نیرسی فرمانده اطلاعات عملیات لشکرده سیدالشهداء(ع) - ایستاده از راست نفرسوم

حاج سید محمد ابوترابی می گوید:

در مورد شهید گرد باید گفت از جمله نیروهایی بود که ما از سنگرهایمان بیرون می کردیم و می گفتیم: اینجا نیا! با آمدن شما خمپاره هم می آید و خداوند دنبال شماست، ایشان یک شهید زنده بود و از نظر اخلاقی و رفتار و تواضع آماده بود برای شهادت.

برادر حاج حسین روشنی تعریف می کند:

در کارها اهل مشورت بود. به خاطر دارم در عملیات والفجر یک مسیری را برای اولین بار طی می کردیم که نم نم باران شروع شد. با اینکه ایشان مسئول گروه شناسایی و کار کشته بود از بچه ها پرسید که باز هم جلوتر برویم یا برگردیم. گفتیم شما چه می گویید؟ گفتند: چون بارندگی شده و اثر پا روی زمین می ماند امکان لو رفتن مسیر وجود دارد، بنظر من برگردیم بهتر! بقیه هم نظرش را تأیید کردند. بعد از بازگشت از مسیر ناگهان متوجه شدیم که یک دوربین جا گذاشته ایم. شهید گرد گفتند باید برگردیم چون اگر نیروهای گشتی دشمن متوجه آن بشوند مشکل آفرین می شود این بود که دوباره برگشتیم و دوربین را بصورت جمعی پیدا کردیم.

برادر دانش احمدی از همزمان شهید:

بارها از فرمانده گردان ها شنیدم که می گفتند وقتی ما با شهید گرد می رویم احساس آرامش می کنیم وقتی از شناسایی برمی گشتیم معمولاً بچه ها از فرط خستگی تا نماز صبح و یا بعد از آن می خوابیدند اما ایشان بعد از گشت تازه وضو می گرفت و نماز شب می خواند و بعد از نماز صبح هم مشغول قرائت قرآن می شد با اینکه خیلی کم استراحت می کردند اما در گشت ها از همه هوشیارتر

بودند.

برادر رضا زاهدی روایت می‌کند:

وقتی بعد از عملیات والفجر 2 شهید گرد به عنوان مسئول واحد اطلاعات معرفی شدند چون روش وی کاملاً دوستانه و برادرانه و خالی از حس ریاست طلبی بود خیلی زود با بچه ها خو گرفت و در کارش بسیار مصمم و جدی بود.

یادم می آید یک روزی به اتفاق گروه ، برای شناسایی منطقه پیچ انگیزه(منطقه عمومی عملیات والفجر یک ودر مسیر شهر دهلران) رفته بودیم در مسیر کمی به سمت چپ منحرف شدیم. حدود ده تا پانزده متر رفتیم وارد میدان مین شده بودیم. متوجه آن شدیم به دلیل آنکه منطقه شیار داشت سیم خاردار را ندیدیم. به هر حال مسیر را رفتیم و برگشتیم.

شهید گرد پس از شنیدن جریان گفتند: شما زیاد به سمت چپ مایل شدید، پس این بار به سمت راست متمایل شوید شما باید مسیری را بروید که تا رودخانه و به میدان مین بر نخورید چرا که اگر بخواهیم نیروها را وارد عمل کنیم، صلاح نیست که قبل از رسیدن به رودخانه، وارد میدان مین شوند. با راهنمایی ایشان مسیر درست را رفتیم و به رودخانه رسیدیم بدون اینکه به میدان مین برخورد کنیم. چند شب این مسیر را می رفتیم اما نتوانستیم راه عبور مناسبی انتخاب نمائیم. تا اینکه خود شهید گرد تصمیم گرفتند به همراه بیایند و راه را پیدا کنند و ادامه شناسایی را به ما واگذارند. بخاطر دارم شبی که ایشان آمدند برای من شب فراموش نشدنی بود، من در آن شب بسیاری از اطلاعات خود را از ایشان آموختم و تکمیل نمودم. طرز عبور از رودخانه، عبور از میدان مین، چگونگی حفظ خونسردی و ...

فردای آن روز شهید گرد تصمیم گرفت مقداری از مسیر را که دور از دید دشمن بود در هوای روشن طی کنیم به محض رسیدن به رودخانه یک راه طبیعی بدون قطع شاخه های درختان یک راه باریک پیدا کردیم و از رودخانه که آب آن هم بسیار سرد بود و تا زانو در آن فرو رفتیم عبور کردیم. قرار بود تا همان شب مسیر را شناسایی و برگردیم اما شهید گرد پیشنهاد دادند اول نماز می خوانیم و اگر صلاح می دانید جلوتر برویم، بچه ها همه قبول کردند و تا پشت خط دشمن جلو رفتیم و تمام مواضع عراق را کاملاً شناسایی کردیم. با کوله باری از تجربه هایی که از شهید گرد کسب کردیم برگشتیم. باز یادمه برای شناسایی به جزیره مجنون، محدوده ای که مشخص شده بود رفته بودیم در آن جا نیروهای بومی سپاه که با منطقه آشنا بودند به ما کمک می کردند تا شناسایی مسیرها در حداقل زمان انجام شود. یک روز قرار شد شهید گرد، ما را به منطقه ببرند، قسمتی از مسیر را در روز و بخشی را هم در طول شب طی کردیم تا به جزیره رسیدیم و در محدوده ای به گشت و شناسایی پرداختیم و برگشتیم، ما سوار قایق بودیم و نیروهای بومی پارو می زدند. وقتی به منطقه خودمان نزدیک شدیم، قایق مدام در گل گیر می کرد. هوا سرد بود و این برادران بدون اینکه به ما چیزی بگویند می پریدند تو آب و قایق را هل می دادند و ما هم راحت توی قایق نشسته بودیم. یک دفعه شهید گرد بلند شد و گفت: سریع بپرید بیرون، چرانشتین؟

آدم از روی این برادرها خجالت می کشد. من یقین دارم که تمام کارها را این ها انجام می دهند و ما هیچ کاره ایم آنها در سرما و گرما تلاش می کنند، آن وقت به راحتی در قایق نشستیم... و ایشان آن چنان ناراحت شده بود که مدام خود را ملامت می کرد که چرا آن چند دقیقه را راحت و بدون فکر دیگران نشسته بود.

*نحوه شهادت:

شهادت آرزوی دیرینه رحمت الله گرد بود. همیشه به مادر می گفت اگر من شهید شدم و جنازه ام را نیاوردند که چه بهتر، اگر آوردند (بدانید) که من در تابوت می خندم. مادر به او می گفت که مادر جان تو زن و بچه داری می گفت: مگر امام حسین زن و بچه نداشت؟ همسر شهید از شب آخری که ایشان به تهران آمده بودند تعریف می کند: یک چهره نورانی داشت و بسیار خوشحال بود و با میهمانان شوخی می کرد.

یکی از خواهران شهید می گوید: یک روز در اتاق نشسته بودیم. رحمت الله گفت: خواهر یک چیزی می خواهم بهت بگم. می دانم که شما به هیچ کس نمی گید و راز دارید. گفتم: چی؟

گفت: من یک روز شهید می شوم اما روزش را نمی دانم تنها آرزویم شهادت است.

برادر سوهانی در مورد نحوه شهادت شهید گرد می گوید: صبح روز دوم یا سوم عملیات خیبر در پد شرقی ضلع جنوبی جزیره مجنون بودیم تعدادی از نیروهای ما در کانال مستقر بودند. درگیری به شدت ادامه داشت. دشمن پاتک کرده بود و منطقه به شدت بمباران می شد که ناگهان یک گلوله خمپاره به کنار کانال خورد. ترکش خمپاره پهلوی چپ شهید گرد را شکافت هرچه اصرار کردیم که او را به عقب ببریم قبول نکرد. مرتب می خندید حدود 20 سانت از پهلوی شکافته بود و شکمش بیرون آمده بود می گفت: ولش کن، با یک باند ببندش. برای اینکه به ما روحیه بده می گفت: عجب صفایی داره ؟ تازه می فهمم که خانم فاطمه زهرا (س) چی کشید.

گفتم باید برگردی عقب زخم را پانسمان کنند و رویش را ببندند اما او گفت: خدا را شکر می کنم که به آرزویم رسیدم. همیشه به خدای خودم می گفتم می شه به من نشان بدی که چه طوری پهلوی خانم زهرا (س) شکسته شد. من الان آن طعم را چشیدم. هرچه به او گفتیم که برای زنده ماندن باید برگردی عقب تا زخم را پانسمان کنند و گرنه چرک و عفونت می کند و از پا در می آی قبول نکرد. ایشان از صبح با موتور شاید 10 بار در جاده ای که از چپ و راست تیر مستقیم تانک می خورد، رفت و آمد می کرد، من یک دفعه بیشتر آن مسیر را نرفتم شهید گرد می رفت و برمی گشت، مهمات می برد و برگشتنی مجروح می آورد. او پنج شش بار رفت و آمد تا اینکه که هنگام بازگشت و در حالی که مجروحی را با خود به همراه داشت بر اثر اصابت خمپاره ای به شهادت رسیدند. جنازه مطهرش پس از چند روز جست و جو پیدا می شود هر چند آثار اصابت ترکش های خمپاره اثرات بمب شیمیایی به حدی بود که چهره ایشان قابل شناسایی نبود.

بالاخره این پرنده سبکبال طاقت ماندن در این سرزمین خاکی را نداشت و در 12 اسفند سال 1362 ندای ملکوتی حق را لبیک گفت و

پس از چند روز که پیکر مطهرش در جزیره مجنون زیر تابش آفتاب قرار گرفته بود به زادگاهش انتقال داده شد و سرانجام در گلزار شهدای نیرس میهمان خاک شد.

گزیده ای از وصیت نامه شهید رحمت اله گرد

بسم الله الرحمن الرحيم

با یقین و اعتقاد کامل به یگانگی خداوند تبارک و تعالی و نبوت حضرت رسول اکرم (ص) و امامت معصومین از امیرالمؤمنین علی (ع) تا حضرت بقیه الله و ادامه آن ولایت فقیه که در عصر ما فرزند گرامی حضرت زهرا (س) امام خمینی (ره) می باشند و اعتقاد به معاد و حیات ابدی این وصیت نامه را می نویسم. شهادت مرگی است که عاشق به لقاءالله آگاهانه آن را می پذیرد، مرگی نیست که کسی تحمیل کند بر عاشق .

آنانکه ره عشق گزیدند همه

در کوی شهادت آرمیدند همه

من خود را لایق این مقام (شهادت) نمی دانم و چنین هم می باشد زیرا اگر داشتم تا بحال توفیق آنرا می یافتم. «اللهم الرزقنا توفیق الشهادة فی سبیلک» خدایا این بنده گناهکار و ذلیل تو است، که از توفیق شهادت در راه خودت را می خواهد. خدایا خودت فرموده ای که: «ادعونی استجب لکم» خدایا من می خواهم شما هم اجابت بفرما، آمین.

خدایا برای بنده گناهکاری چون من چه چیزی می تواند جبران گناهان گذشته را بکند، جز اینکه از ناحیه تو ای خدای غفور ای ارحم الراحمین توفیقی که همان است که خودت بخواهی (یعنی شهادت) را نصیب من بفرمایی.

و اما بعد... از پدر و مادرم می خواهم که مرا حلال کنند و از خطاهایم بگذرند و از دعای خیر مرا بی نصیب نفرمایند و از خدا بخواهند که مرا قبول بفرماید.

همچنین به همسرم می گویم که زینب و خدیجه را تربیت اسلامی نمائید و تا حد امکان تحصیل علم نمایند و اگر می توانند تحصیل علوم دینی نیز داشته باشند، از پدر و مادر و اهل خانواده و تمامی مؤمنین خصوصاً نزدیکان می خواهم که خود را وقف اسلام و مسلمین نمایند و از امام امت دست نکشند و جنگ را فراموش نکنند. آبروی اسلام و جمهوری اسلامی و امت اسلامی به این جنگ بسته است، از برادرانم و همه مؤمنان می خواهم که تا دیر نشده خودشان را تزکیه کنند و گرنه دیر است، ظاهراً بنده از نظر عبادی بدهکار نیستم مگر 2 روز روزه، کتابهای موجود را اول به برادران بعد نزدیکان و سپس به کتابخانه اسلامی اهداء نمائید. و اگر کسی ادعای طلبکاری نمود به او بدهید. در آخر آرزوی پیروزی کامل رزمندگان اسلام بر کفر جهانی و سعادت و سلامت همه مؤمنین را خواهانم.

* راوی: جعفر طهماسبی